

حنظل "سبز" موسوی

پرده نخست: جعل "سبز"

جنبش آزادیخواهان مردم ایران که پس از نمایش "انتخابات رئیس جمهوری" آغاز شد و به شتاب بالید، مانند همه جنبش های سیاسی پیروزمند تاریخ، دارای دو وجه کلی ست:

-وجه سلبی و نفی کننده؛

-وجه ایجابی و اثباتی.

مردم، پس از نمایش "انتخابات" خیابان ها را به تسخیر خود درآوردند و جهان خواب گرفته و خوکرده به نظام اسلامی را به شکستی فروردند. جنبش آزادیخواهان، اگر چه برای اعتراض به تقلب های همیشگی در "انتخابات" آغاز شد، اما، زود روشن شد که شور و شیدایی دیگر در سر دارد و برای دستیابی به پاسخ پرسش هایی برخاسته است که تاریخ و بویژه تاریخ روشنفکری ایران، از حل آنها سر باز زده است. اگر شعارهای فراگیری را که در همه تظاهرات فریاد می شدند، جان و افشرد خواست مردم بشمار بیاوریم که باید بیاوریم، آنگاه دریافت این نکته چندان دشوار نخواهد بود که مردم برای نفی حکومت اسلامی بپاخاسته اند و نه، تنها برای بازپس گرفتن رأی هایی که در حقیقت برای نفی حکومت اسلامی داده بودند. این جنبش که با کیفیتی نوین و تاریخی به رویارویی بی پرده با حکومت اسلام و اسلام برخاسته، در وجه سلبی خود که در شعارهای "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" درخشندگی می یابد، جای چندان برای تفسیر و تأویل دین-خویان تردست و چرب زبان نگذاشته است. شعارهای جنبش مردمی چنان کوبنده بوده است که علی خامنه ای جلاد را به گمای مرگ انداخت و بی تردید، با دیگرانی نیز که در برابرش بایستند، چنین خواهد کرد.

میان پرده: سبز، کزراهه میکونوسی دیگر؟

از همان ثانیه ای که مردم بر خواست واقعی خود، یعنی نفی حکومت اسلامی، پای فشردند و حرکت اعتراضی به جنبشی آزادیخواهان فراروید، دین-خویان مغبون، با پول هایی که از کیسه رفسنجانی خرج می شوند، برای مصادره جنبش و انحراف آن به چاره جویی پرداختند. ملاحظه کردن جنبش از دو راه اساسی بگیری شد و می شود:

1. با علم کردن رنگ سبز و بستن جنبش به اسلام و حسین و کربلا و سادات و اهل بیت؛
2. سازماندهی شبکه های اجتماعی جوانان در داخل و خارج برای مهار جنبش در چارچوب اسلام و پذیرش ولایت فقیه و تلاش برای احیای خط امام (خمینی) که بزرگترین بارزه آن عادی کردن قتل عام و جنایت علیه بشریت است.

این شبکه های اجتماعی که به شتاب بوجود آمدند، بیش از آنکه در داخل، چاره درد دوم خردادی ها و میرحسین موسوی باشند، بیشتر در خارج از کشور، بویژه در اروپا به کار آنان آمد. اسلام زدگان توده ای-اکثریتی و خط امامی و جمهوریخواهان ملی و افرادی مانند سروش و کدیور و گنجی و... کوشیدند تا با همیاری رسانه های ذینفع غرب، القا کنند که جنبش در پناه رنگ سبز سادات و اسلام حرکت می کند و از آنجا که در خط اهل بیت است، به دنبال تغییر نظام حکومتی نیز، نیست. اگر نیروهای توده ای-اکثریتی و پیروان "خط امام" در روزهای نخست تظاهرات توانستند با کاربرد خشونت و رفتار ناشایست و ناروا، از شرکت نیروهای برانداز جلوگیری کنند، اما زود دریافتند که تحمل اراده اسلامی به تظاهرات خارج از کشور، بیهوده ای ست که به انزواک بیشتر آنان خواهد انجامید. آنگاه بود که صلاح دیدند؛ از تشر و خشونت دست بشویند و به دست ها، بادبادک بدهند که هوا کنند.

اکنون، از کسانی که با نمایندگان جناح های متخاصم حکومتی که دچار جنگی سهمگین برای حفظ اسلام و قدرت هستند، به گفتگو می نشینند و ظاهراً برای جنبش، چاره می اندیشند، باید پرسید که آیا با همین چاره اندیشی های ارزان ناشی از سنکوارگی و خودپرستی و انزوا نبود که راه خونین مینکوس گام به گام هموار شد؟!

پرده نخست: دنباله

باری، جنبش آزادیخواهان مردم با توجه به تمام موانعی که نیروهای مسلمان و خط امامی های به اصطلاح سوسیالیست و لائیک برمی سازند، در وجه سلبی خود نابودی حکومت اسلامی را نشانه گرفته است و آرام، اما با گام هایی استوار و هدفمند به پیش می رود. در پیوند با خرد راهنمای جنبش آزادیخواهان مردم، اینک نیروهای اسلام زده توده ای-اکثریتی و پادوهای رژیم که در اروپا و آمریکا امر و نهی می کردند و می کنند، به موضعی منفعلانه گرفتار آمده اند و با هر تلاشی که برای نگهداشت حکومت اسلام و مهار جنبش و ولایت فقیه می کنند، به مرداب انزوایی بیشتر فرومی روند. قانونمند است که در وجه سلبی جنبش، از این نیروها کار چندان برنیاید. تردید نباید داشت که رنگ سبز سادات و حسین و اسلام که به دنبال "حکومت اسلامی، نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر" است، حنظلی است که جنبش آزادیخواهان مردم، دیر یا زود، آنرا به زباله دانی خواهد انداخت. تجربه تظاهرات خارج از کشور نشان داده است که تلاش پیام آوران میر حسین موسوی برای مهار جنبش خارج، با اینکه از پشتیبانی جمهوری خواهان ملی و توده ای - اکثریتی ها و... برخوردار بوده اند، راه به جایی نبرده و هزینه ای که کرده اند، با بادبادک های سبز بر باد رفته و بر خلاف پندار و دریافت آنان، هم اکنون پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان ایران شده است، نماد جنبش خارج از کشور. همپایان رنگ پرداز غرب نیز، از آنجا که از حکومتی که بر نادانی بنا نهاده شده است، شریک

اقتصادی بهتری پیدا نخواهند کرد، برای تلقین "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر"، به افکار همگانی، هر چه مردم در خیابان ها فریاد می زنند "مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی" و هر چه اصرار می ورزند که "آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی" و "نه غزه، نه لبنان جانم فدای ایران"، باز با بهره گیری از تمام امکان های خود، می کوشند تا پرده "سبز" برخواست مردم بپوشانند؛ تا چشم و شعور ما، به جعلی که شبانه روز، از راه رسانه های همگانی پخش می شود، خو کند و ناخودآگاه ما نیز، به اشغال سبز سادات درآید .

شعارهای محوری جنبش مردمی بر "مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای، مجتبی بمیری، رهبری را نبینی" تأکید داشتند. در کنار این شعارها به ندرت شعار "یا حسین، میرحسین" از سوی هواداران میرحسین موسوی داده می شد که به شتاب، به خاموشی می گرایید و پاسخی درخور از سوی مردم نمی گرفت. اگر بپذیریم که شعارهای محوری جنبش آزادیخواهان مردم، به دنبال نفی حکومت اسلامی ست که هست، آنگاه منطقی ست بپذیریم که هر شعار دیگری که برای بقا و تداوم حکومت اسلامی تدوین شده باشد، نه تنها پیوندی با جنبش مردمی ندارد، بل مانعی ست در برابر آن و حرکتی خواهد بود به غایت ارتجاعی. برای جنبش آزادیخواهان مردم روشن است که هیچ مصلحتی، نباید و نمی تواند حقیقت خواست مردم را به پای شعار مرکب "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" قربانی کند .

همینجا باید از نیروها و افرادی که به رنگ سبز دلخوش کرده اند، پرسید که آیا این شعار، در سمت و سوی جنبش مردمی، یا در تضاد با خواسته های محوری جنبش، تعریف پذیر ست؟ اگر از خرد بهره بگیریم، پاسخ روشن است که شعار سبز سادات موسوی، حسینی ها، پادوهای رژیم و نیروهای خط امام، نه تنها در سمت و سوی جنبش آزادیخواهان مردم نبوده و نیست، بلکه آنگونه که خود اعلام کرده اند، هدفی جز مهار جنبش در چارچوب اسلام ناب محمدی، دنبال نمی کند. اما شوربختانه، همچنانکه طرح کنندگان این شعار ایران و ایرانی ستیز، از خرد خود بهره ای نمی گیرند و به داده های از پیش تعیین شده فقه و حدیث و سنت و قرآن تکیه می کنند، اسلام زدگان لائیک هم نشان داده اند که با همکاری با این مسلمانان و در تعطیل خرد، دست کمی از گنجی، سازگارا، سروش، کدیور، خامنه ای، خاتمی، میرحسین موسوی ها و ... ندارند و در این میدان حریفان و رقیبانی در خورند.

پرسش سوزان اما این است که چرا چنین است !

پرده دوم: روشنفکری ایران و بلاهت اجتماعی

اسلام همچون یک دین بیگانه، بلاهتی اجتماعی ست که با کشتار و تحمیق و خرافه پروری و نهادینه کردن ترس، پیوسته بازتولید می شود. بیان این واقعیت، توهین به مسلمانان نیست. بسا، فرد مسلمانی که از بارزه های انسانی نیز برخوردار باشد، اما این بارزه ها، در سهمی که مسلمان در بازتولید بلاهت دارد، دگرگونی ای ایجاد نمی کند. و تا آن هنگام که روشنفکری ایران، چه به گونه ای سامان یافته در نهادهای سیاسی و چه مستقل، با روشنگری های شفاف و شجاعانه از مدار این بلاهت بیرون نیاید، از سویی، خواسته و ناخواسته از استقرار و تداوم روشنگری در روشنفکری ایران جلوگیری می کند و از سوی دیگر، خود، تبدیل به یکی از مؤثرترین ابزارهای تولید و بازتولید بلاهت، همچون امری اجتماعی می شود. در دوران پس از مشروطیت و بویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل حزب توده، در ایران امر روشنگری که بدون وقوع آن، دیالکتیک رشد و رفاه و خیر همگانی در چارچوب حرکت های برخاسته از متن و داده های جامعه، سر و سامانی نخواهد یافت، تعطیل شد و با تحلیل های آبکی، متولیان وهم و جهل و بازتولیدکنندگان آن، یعنی آخوند و آخوندیسم، به یکباره شدند، همراهان، همرايان و همسنگران نیروهای مدرن هوادار رشد و ترقی. با چنین چرخش بنیادینی که برای روشنفکری و روشنگری ایران، زیانبارتر از حمله عرب و استقرار اسلام نبود، دین اسلام که می توانست پس از جنبش بزرگ باب، در ایران جاودانه افول کند، به شتاب رشد یافت و با پیگیری روشنفکرانی مانند جلال آل احمد و مسلمانانی چون شریعتی، توانست، شکاف کوچکی را که نور اندیشه های کسروی و صادق هدایت و ... در روشنگری نوین ایران، روشن نگاه داشته بود، خاموش کند .

خاموشی روشنگری در روشنفکری ایران تا امروز نیز، کمابیش تداوم یافته است و تا هنگامی که روشنفکران مستقل و یا فعال در سازمان های سیاسی، در چارچوب گفتمان اسلام، رفتار و کردار و تدبیر می کنند، ممکن نیست که امر روشنگری در آنان و در غایت در جامعه، اتفاق بیفتد.

میان پرده: روشنگری و باتلاق کلیشه و مجاب

روشنفکری ایران خو کرده است که برای گریز از خویشکاری خویش در راه روشنگری به کلیشه هایی موهوم و نادرست پناه ببرد و ناتوانی خود را فرافکنانه، به جهل مردم و باور مادر بزرگان و پدر بزرگان که موهومی دیگر است، نسبت دهد .

در گفتگوهای بی سرانجام، بسا بسیار شنیده اید که روشنگری به بهانه دینداری مردم، به بعد، که کسی هم نمی داند کی و کجا آغاز خواهد شد، واگذار می شود و یا با تکیه بر این شبه استدلال مجاب کننده، درمی یابید که امر روشنگری به خاطر وجود یک میلیارد مسلمان، به روشنی نفی می شود.

اشاره ای از سر کنجکاوی :

مسلمان بودن یک میلیارد انسان را از دو دیدگاه گوناگون می توان سنجد:

1. از دیدگاه اسلام و آخوندیسم که مسلمان را موجودی می پندارد که شهادت داده و گفته است "لااله الا الله"؛
2. از دیدگاه روشنگری و سکولاریسم .

شوربخانه، روشنفکری ایران در باره مسلمان بودن یک میلیارد انسان، بیشتر به دیدگاه آخوندی تکیه دارد و از آن چشم انداز تاریک است که می نگرد و منطقی ست که جز همانی که آخوند می بیند، نبیند. اما، اگر از زوایه روشنگری و سکولاریسم، این پرسش را به میان آوریم که : چند درصد این یک میلیارد مسلمان می دانند که اسلام چیست؟ بی تردید، هر پاسخی که به این پرسش بنیادین بدهید، از سویی با پاسخ آخوندی، از بنیاد تفاوت خواهد داشت و آن پاسخ، به پرسش هایی دیگر رهنمون می شود که خود، آغاز روشنگری ست. روشنگری هیچ نیست، جز تردید در داده های از پیش تعیین شده و کوشش برای بهره گیری از خرد خود .

پرده سوم: ایرانیگری؛ وجه ایجابی و اثباتی جنبش مردمی بی آنکه روند روشنگری، بویژه در روشنگری سازمان یافته ایران، چنانکه باید و شاید، بوقوع پیوسته باشد، خرد همگانی غالب بر جنبش آزادیخواهانه مردم، بر اساس تجربه سی ساله حکومت اسلام و با توجه به کوشش و پیگیری کسانی که بر فرهنگ و اندیشه ایرانشهری پرتوافکنده اند و نیز، با توجه به گرایش روزافزون جامعه شهروندی به ایرانیگری و همچنین با تکیه بر پژوهش های بزرگمردانی مانند منوچهر جمالی و دکتر محمدی ملایری و سعیدی سیرجانی و فرهیختگانی چون هاشم رضی و ... مبارزه کنونی خود را با حکومت اسلام، به یک تسویه حساب تاریخی با این دین بیگانه نیز، پیوند داده است . مسلمانان حاکم و موسوی چی های داخلی و خارجی که سمت و سوی جنبش تاریخی مردم ایران را تشخیص داده اند، همه نیرو و توان خود را به کار گرفته اند، تا مگر این جنبش را از راهی که در پیش گرفته است، به اسلام و فقه و به راه ولایت فقیه باز گردانند .

میر حسین موسوی، هنگامی که بانگ بلند " آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی " را شنید، با شتاب اعلام کرد که وی به دنبال احیای دوران خمینی ست؛ دورانی که در خاطره همگانی، به عنوان دورانی ثبت شده است که دستگاه ترور و خفقان و کشتار اسلامی، جنایت علیه بشریت را آغاز کرد. و نیز، بیانیه داد که جنبش مردم را تنها، برای استمرار " جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر " است که می خواهد و بس. برای انحراف جنبش و نیز برای دستیابی به این هدف ها بود که با بودجه ای کلان، طرح ایجاد شبکه های اجتماعی جوانان، از سوی موسوی، جامعه عمل پوشید و رنگ سبز سادات، بویژه در خارج از کشور که می تواند برای موسوی چنان در داخل، خوراک تبلیغاتی فراهم آورد، به بادکنک هایی تبدیل شد که در تظاهرات به دست شرکت کنندگان می دهند، تا ظاهراً فیل آقایان را هوا کنند .

میان پرده: شبکه های اجتماعی، تار عنکبوتی برای شکار ایرانیگری موسوی در نامه ای که در تاریخ 21 شهریور 1388، به منتظری نگاشته است، در باره نگرانی های خود از جنبش مردمی و راه حل های خود برای مهار جنبش در راستای اسلام و ولایت فقیه، به نکاتی اشاره می کند که برای ارزیابی رفتارهای ناهنجار دوم خرداد ای- توده ای- اکثریتی ها در تظاهرات خارج از کشور که با توسل به خشونت، امر و نهی می کردند که شعارهای معین داده شود و تنها رنگ و پرچم سبز از حق حضور برخوردار باشد، ضرورت تمام دارد. او در بیانیه شماره 11 خود که همراه نامه یاد شده، برای منتظری فرستاده است، در کنار سخن سرایی در باره ضرورت ایجاد " شبکه های اجتماعی " در داخل و خارج، بر دو نکته اساسی تکیه می کند که ماهیت آنچه را که موسوی و " نهضت سبز " خواهان آن هستند، روشن می کنند:

1. " نهضت سبز " هدف خود می داند که مردم را در باره اسلامی بودن جنبش آگاه کند تا آنان تصور نکنند " احساسات منفی انباشته شده در ضمیرشان متوجه دین است! "
2. هدف " نهضت سبز " این است که " تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام ساختار شکنی های خطرناک نیفتد."

اگر چه، پافشاری میر حسین موسوی بر این دو نکته اساسی، ماهیت و سمت و سوی ایرانیگری جنبش آزادیخواهانه مردم را که اسلام و حکومت اسلام را نشانه گرفته است، بیش از هر سند دیگری برجسته می کند، اما پر پیداست که مسلمانان برای حفظ نظام اسلام، از هیچ نیرنگی رویگردان نخواهند بود و اگر ضرورت ایجاب کند، از هیچ جنایتی نیز پروا نخواهند داشت؛ چنانکه تا کنون نداشته اند. هرگز نباید فراموش کرد که نام میرحسین موسوی با کشتار همگانی زندانیان سیاسی پیوندی ناگسستنی دارد . باری، شبکه های اجتماعی که موسوی و " نهضت سبز " در ایران و خارج به راه انداخته اند، آش شله فلماکاری ست که از سویی، باید به کار زد و بند با جناح دیگر حاکمیت بیابند تا با فشار از پایین، جناح موسوی و دوم خرداد بتواند سهم بیشتری از قدرت را به دست آورد و از سوی دیگر، بتواند جنبش را در چارچوب حفظ نظام اسلامی و ولایت فقیه، مهار کند. میر حسین موسوی در بیانیه شماره 11 خود به روشنی می گوید: " در نهضت سبزی که آغاز شده است... ما خواسته های بسیار روشن و منطقی داریم. ما حفظ جمهوری اسلامی را می خواهیم "

و در باره رنگ سبزی هم که لائیک های توده ای- اکثریتی و " جمهوری خواهان ملی " و دیگر از خدا بی خبران، بر دست و پای خود می بندند، همانجا به صراحت می گوید: " ما در راهی که خداوند پیش رویمان قرار داده است، از نماد سبز استفاده کرده ایم تا پرچم دلبستگی به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر آموزگاران آن بوده اند "

اما با همه تلاشی که اینان و رسانه های جهانی برای رنگ کردن جنبش آزادیخواهانه مردم ایران کرده و می کنند، و با همه کوشش های روا و ناروا و با همه تدبیرهایی که گنجی و کدیور و سروش و نگهدار و... دیگر اسلامزدهگان لائیک به کار بسته و می بندند، رنگ سبز نتوانسته است سلطه سیاه خود را بر جنبش مردمی داخل و در تظاهرات خارج از کشور اعمال کند؛ به این دلیل ساده که دوران اسلام در ایران دیگر گذشته است و مردم، وری هر " ایسمی " برای ایران و سرفرازی ایرانی بپا خاسته اند. میر حسین موسوی از دو سوی در محاصره قرار گرفته است:

-از سوی مسلمانان حاکم که برای وی در قدرت سیاسی، نه تنها سهمی نمی شناسند، بلکه در کمین فرصت مناسب هستند تا وی و تمامی دودمان و همراهانش را سلاخی کرده، از میان بردارند؛
-از سوی جنبش آزادیخواهان مردم که در برابر دینجویی و اسلامزدگی وی، جز به والایی "جمهوری ایرانی" و با درافکندن بانگ رسای " نه غزه، نه لبنان جانم فدای ایران" جز به ایرانیگری در برابر عرب پرستی وی، تن در نمی دهد.

موسوی و پیروانش، به خوبی می دانند که بخت بازگشت به دامن حکومت اسلام را از دست داده اند، و برای زنده ماندن نیز، چاره ای جز پناه آوردن به دامان ایرانیگری باقی نمانده است. جنبش، همانگونه که میر حسین موسوی در بیانیه های خود، بارها اعتراف کرده است، بدون او هم آغاز می شد و به راه خود می رفت، اما اکنون پیداست که زندگانی و مرگ میر حسین موسوی وابسته به جنبش مردمی ست و بدون اعتلای آن، راه گریزی برای موسوی و پیروانش باز نیست. بنابراین، گزینه خردمندانه میرحسین موسوی، تنها مردمی هستند که عزم خود را جزم کرده اند، تا با نبردی تاریخی در سر دو راهی اسلامزدگی و ایرانیگری، یکی را برگزینند .

اینکه میرحسین موسوی راه سبز مرگ را همچنان دنبال می کند، یا زندگی یکرنگ و بی آرایش را برمیگزیند، پرستشی ست که بی تردید دغدغه اصلی او و پیروانش شده است .

برده چهارم: دشمنان وجه اثباتی مبارزه تاریخی مردم جنبش آزادیخواهان مردم ایران که برآیند خرد همگانی برای بازکردن گره های اکنونی و تاریخی جامعه شهروندی ست، در وجه ایجابی و اثباتی خود، تنها بر ایرانیگری ست که سخت پای می فشارد .
این جنبش در وجه ایجابی خود، نه تنها به مبارزه با حکومت اسلامی برخاسته است، بلکه روشنفکری چپ و راست سنتی و اسلامزده را نیز، رویاروی خود می بیند. گزافه نخواهد بود که جنبش تاریخی و آزادیخواهان مردم ایران را که برخاسته از انباشت خرد همگانی ست، دنباله مستقیم جنبش بزرگ باب بدانیم که برای نخستین بار پس از آن جنبش، محور مبارزاتی مردم ایران را بر مبارزه با ارتجاع داخلی، یعنی با آخوند و آخوندیسم، متمرکز کرده و سیر مبارزاتی را از تابعیت امور بیرون از کشور، رها ساخته است. در دوران معاصر، برای نخستین بار است که جنبش کنونی مردم، چهره واقعی ارتجاع را با توجه به کارشکنی های همه جانبه ای که صورت می گیرند، ترسیم کرده و با آن به نبردی تاریخی و سرنوشت ساز برخاسته است .
واقعیت این است که مردم در مرحله کنونی مبارزه، کمابیش تنها هستند و مدعیان، بیشتر برآنند که با مصادره جنبش و فرافکنی های ذهنی و بیگانه با داده های جامعه ایران، آنرا از معنا و بار اصلی خود، یعنی از ایرانیگری خالی کنند. در واقع، طیف گسترده ای از نیروهای که اصطلاح چپ سنتی که خورشید خود را در تاریکی های امثال فرخ نگهدار و شرکای داخلی و خارجی وی می جویند و نیز، تمام طیف نیروهای اسلامی که در جدال خود با حکومت، برای سهمی بیشتر از قدرت ، به رنگ کردن جنبش و ابزاری کردن آن مشغولند، نه تنها یاران راستین جنبش مردمی نیستند، بلکه می کوشند با تکیه بر شبه تئوری های خود، جنبش تاریخی مردم را تا جایی که می توانند، به بیراهه ببرند .

بر چپ مدرن است که اندیشه های خود را بر اساس آنچه در جریان است پردازد و بر شالوده واقعیت، نظریه های خود را سامان دهد. در چنین صورتی، می توان امید داشت که اندیشه و تفکر مفهومی و فلسفی، بار دیگر در جهان اندیشه و فرهنگ ایرانی فراگیر شود .

در شرایط کنونی، اگر چه جنبش آزادیخواهان مردم، در میدان مبارزه تنهاست، اما با این وجود، توانسته است که رفتار و کردار جهان غرب را در پیوند با حکومت اسلامی، دگرگون کند و نیروهای اسلامی و چپ سنتی د داخلی را نیز به واکنش وادارد و آنان را چنان به چالش ایرانیگری کشیده که هیچ ایسمی هم نمی تواند، کنج امنی برای آنان فراهم آورد. دستاوردهای جنبش آزادیخواهان مردم، در مدت این چند ماه، در مقایسه با سلطه جانینکارانه هزار و چند صد ساله اسلام، یگانه است و بسیار ستودنی ست. ستودنی تر، مبارزه زنان و جوانان و دانشجویان با هیولاهای اسلامی حاکم است که خواب و راحت از همه آنان، گرفته است .

آیت الله قرآنی و بسیاری از آخوندهای حاکم به درستی پی برده اند که هدف جنبش، حذف حکومت اسلام در ایران است و نیز اخراج این دین به سرزمین زادگاه خود. قرآنی، به همه مسلمانان حاکم و ناکام هشدار می دهد که شعار " نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" به معنای " نه غزه نه لبنان، نه قرآن است " .

از سوی دیگر، اندیشه جهان وطنی وارونه چپ سنتی و نیز، دشمنی کور و کینه توزانه آنان با تاریخ ایران و تاریخ فرهنگ این سرزمین، آنان را خواسته و ناخواسته در جبهه حاکمان مسلمان قرار داده که با تکیه بر اندیشه امتی و سنت محمد و خلفا، دشمنی آشتی ناپذیر با هرآنچه ایرانی ست، دارند. شکفت آور نیست که جنبش تاریخی مردم، تا کنون از خود چهره ای نشان نداده است، چرا که:

1. به بیشتریند نیروهای راست و چپ سیاسی سنتی موجود، باور ندارد و آنان را در برابر شعار محوری خود، یعنی " جمهوری ایرانی" و " نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" دچار کمایی ژرف کرده است .
2. دارد به دور از چشمان هرزه حکومت اسلام و بسیاری از دولت های غرب و پادوهایشان، برای سازماندهی خود، بر اساس خرد فرهنگ ساز ایرانی و نیز با توجه به شرایط اختناق حاکم، تدبیرهایی کارساز می کند .

نیروهای سکولار و لائیک و آزاد اندیش راست و چپ، برای برونرفت از بحران هویتی خود، چاره ای ندارند، جز رویکردی جدی و منصفانه به تاریخ و تاریخ فرهنگ ایران؛ تا شاید بتوانند از این راه، در این نبرد سرنوشت ساز، جایگاهی درخور و هماهنگ با خواسته های بنیادین مردم، بیابند. در غیر این صورت، دیالکتیک واقعیت ثابت خواهد کرد که این نیروها، خرد و خردتر شده و از پادها خواهند رفت.

فانومند است که جنبش تاریخی و آزادیخواهان مردم، خردمندانه و آرام گام بردارد تا نیروهای مخالف سرا، هم فرصت بازاندیشی داشته باشند و هم فرسایش و فروریزی آنان ژرفتر شده و در نهایت، از به بیراهه بردن جنبش ناتوان بمانند .

در چنین شرایطی رژیم، در کمین فرصت نشسته است تا موسوی و کروبی و چهره های شناخته شده آنان را در داخل و خارج کشور، از میان بردارد. جنبش مردمی ایران، تنها پناهگاه آنان برای تداوم زندگانی ست. منطقی ست که جنبش از اینان بخواهد که چشم خرد خود را بگشایند و برای نجات خود و پیروزی مردم بر حکومت جهل و جنون اسلامی، به خواسته های مردم تمکین کنند .

مردم برای اسلام و حکومت اسلام نیست که خون می دهند و برای استمرار ولایت فقیه نیست که با دست خالی و با جان پرکف به نبرد برخاسته اند. تردیدی نباید داشت که هر گونه نفاق افکنی و نیرنگبازی و کوشش برای رنگ کردن جنبش و نیز، هر گونه تلاش برای مهار آن در چارچوب اسلام و ولایت فقیه، به ناکزیر با شکست روبرو خواهد شد. و مردم، نه چیزی را فراموش می کنند و نه فرار است که کسی را هم ببخشند.